

## کشتن یعقوب و بازداشت پطرس

<sup>1</sup> و در آن زمان هیروдіس پادشاه، دست تناول بر بعضی از کلیسا دراز کرد<sup>2</sup> و یعقوب، برادر یوحنا، را به شمشیر کشت.<sup>3</sup> و چون دید که یهود را پسند افتاد، بر آن افزوده، پطرس را نیز گرفتار کرد و ایام فطیر بود.<sup>4</sup> پس او را گرفته، در زندان انداخت و به چهار دسته رباعی سپاهیان سپرد که او را نگاهبانی کنند و اراده داشت که بعد از فصیح او را برای قوم بیرون آورد.<sup>5</sup> پس پطرس را در زندان نگاه می‌داشتند. اما کلیسا بجهت او نزد خدا پیوسته دعا می‌کردند.

<sup>6</sup> و در شبی که هیروдіس قصد بیرون آوردن وی داشت، پطرس به دو زنجر بسته، در میان دو سپاهی خفته بود و کشیک چنان نزد در زندان را نگاهبانی می‌کردند.<sup>7</sup> ناگاه فرشته خداوند نزد وی حاضر شد و روشنی در آن خانه درخشید. پس به پهلوی پطرس زده، او را بیدار نمود و گفت: بزودی برخیز. که در ساعت زنجیرها از دستش فرو ریخت.<sup>8</sup> و فرشته وی را گفت: کمر خود را ببند و نعلین بپا کن. پس چنین کرد و به وی گفت، ردای خود را بپوش و از عقب من بیا.<sup>9</sup> پس بیرون شده، از عقب او روانه گردید و ندانست که آنچه از فرشته روی نمود حقیقی است بلکه گمان برد که خواب می‌بیند.<sup>10</sup> پس از قراولان اول و دوم گذشته، به دروازه آهنی که به سوی شهر می‌رود رسیدند و آن خود بخود پیش روی ایشان باز شد؛ و از آن بیرون رفته، تا آخر یک کوچه برفتند که در ساعت فرشته از او غایب شد.

<sup>11</sup> آنگاه پطرس، به خود آمده گفت: اکنون به تحقیق دانستم که خداوند فرشته خود را فرستاده، مرا از دست هیروдіس و از تمامی انتظار قوم یهود رهانید.<sup>12</sup> چون این را دریافت، به خانهٔ مریم، مادر یوحنا، ملقب به مرقس، آمد و در آنجا بسیار جمع شده، دعا می‌کردند.<sup>13</sup> چون او در خانه را کوبید، کنیزی رودا نام آمد تا بفهمد.<sup>14</sup> چون آواز پطرس را شناخت، از خوشی در را باز نکرده، به اندرون شتافته، خبر داد که پطرس به درگاه ایستاده است.<sup>15</sup> وی را گفتند: دیوانهای! و چون تأکید کرد که چنین است، گفتند: که فرشته او باشد.<sup>16</sup> اما پطرس پیوسته در را می‌کوبید. پس در را گشوده، او را دیدند و در حیرت افتادند.<sup>17</sup> اما او به دست خود به سوی ایشان اشاره کرد که

## استشهاد الرسول یعقوب ونجاة الرسول پطرس

<sup>1</sup> وَفِي ذَلِكَ الْوَقْتُ مَدَّ هِيرُودُسُ الْمَلِكُ يَدَيْهِ لِيَسِيءَ إِلَى أَنْاسٍ مِنَ الْكَنِيسَةِ، فَقَتَلَ يَعْقُوبَ، أَخَا يُوْحَنَّا، بِالسَّيْفِ.<sup>3</sup> وَإِذْ رَأَى أَنَّ ذَلِكَ يُرْضِي الْيَهُودَ عَادَ فَقَبِضَ عَلَى بُطْرُسَ أَيْضًا، وَكَانَتْ أَيَّامُ الْفَطِيرِ.<sup>4</sup> وَلَمَّا أَمْسَكَهُ وَصَعَهُ فِي السَّجْنِ مُسْلِمًا إِيَّاهُ إِلَى أَرْبَعَةِ أَرْبَاعٍ مِنَ الْعَشْرِ لِيُخْرِسُوهُ تَائِبًا أَنْ يُقَدِّمَهُ بَعْدَ الْفَصْحِ إِلَى الشَّعْبِ.<sup>5</sup> فَكَانَ بُطْرُسُ مَحْرُوسًا فِي السَّجْنِ، وَأَمَّا الْكَنِيسَةُ فَكَانَتْ تَصِيرُ مِنْهَا صَلَاةً بِلَجَاجَةٍ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَجْلِهِ.

<sup>6</sup> وَلَمَّا كَانَ هِيرُودُسُ مُرْمِعًا أَنْ يُقَدِّمَهُ كَانَ بُطْرُسُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ تَائِمًا بَيْنَ عَسْكَرَيْنِ مَرْبُوطًا بِسِلْسِلَتَيْنِ، وَكَانَ قُدَّامَ الْبَابِ خُرَّاسٌ يُخْرِسُونَ السَّجْنَ.<sup>7</sup> وَإِذَا مَلَاكُ الرَّبِّ أَقْبَلَ وَنُورٌ أَصَاءَ فِي الْبَيْتِ، فَصَرَبَ جَنْبَ بُطْرُسَ وَأَبْقَطَهُ قَائِلًا: قُمْ عَاجِلًا، فَسَقَطَتِ السِّلْسِلَتَانِ مِنْ يَدَيْهِ. وَقَالَ لَهُ الْمَلَاكُ: تَمَنِّطُوكَ وَالْبَسْ تَعْلِيكَ، فَقَعَلَ هَكَذَا. فَقَالَ لَهُ: الْبَسْ رِدَاءَكَ وَاتَّبِعْنِي.<sup>9</sup> فَخَرَجَ يَتَّبِعُهُ، وَكَانَ لَا يَعْلَمُ أَنَّ الَّذِي جَرَى بِوَاسِطَةِ الْمَلَاكِ هُوَ حَقِيقِيٌّ بَلْ يَطُنُّ أَنَّهُ يَنْطُرُ رُؤْيَا. فَجَاَزَا الْمَحْرَسَ الْأَوَّلَ وَالتَّانِيَّ وَأَتَيَا إِلَى بَابِ الْحَدِيدِ الَّذِي يُؤَدِّي إِلَى الْمَدِينَةِ فَانْفَتَحَ لَهُمَا مِنْ دَانِيهِ فَخَرَجَا وَتَقَدَّمَا رُقَاقًا وَاجِدًا وَلِلْوَقْتِ قَارِقُهُ الْمَلَاكُ.

<sup>11</sup> فَقَالَ بُطْرُسُ: وَهُوَ قَدْ رَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ: الْآنَ عَلِمْتُ يَقِينًا أَنَّ الرَّبَّ أَرْسَلَ مَلَاكَهُ وَأَنْقَذَنِي مِنْ يَدِ هِيرُودُسَ وَمِنْ كُلِّ انْتِظَارِ شَعْبِ الْيَهُودِ.<sup>12</sup> ثُمَّ جَاءَ وَهُوَ مُتَّبِعُهُ إِلَى بَيْتِ مَرْيَمَ، أُمِّ يُوْحَنَّا الْمُلَقَّبِ مَرْقُسَ، حَيْثُ كَانَ كَثِيرُونَ مُجْتَمِعِينَ وَهُمْ يُصَلُّونَ. فَلَمَّا قَرَعَ بُطْرُسُ بَابَ الدَّهْلِيزِ جَاءَتْ جَارِيَةٌ، اسْمُهَا رُودَا، لَتَسْمَعَ.<sup>14</sup> فَلَمَّا عَرَفَتْ صَوْتَ بُطْرُسَ لَمْ تَفْتَحِ الْبَابَ مِنَ الْقَرَحِ بَلْ رَكَضَتْ إِلَى دَاخِلٍ وَأَخْبَرَتْ أَنَّ بُطْرُسَ وَاقِفٌ قُدَّامَ الْبَابِ.<sup>15</sup> فَقَالُوا لَهَا: أَنْتِ تَهْذِبِينَ. وَأَمَّا هِيَ فَكَانَتْ تُوكِّدُ أَنَّ هَكَذَا هُوَ، فَقَالُوا: إِنَّهُ مَلَاكُهُ.<sup>16</sup> وَأَمَّا بُطْرُسُ فَلَبِثَ يَفْرَعُ، فَلَمَّا فَتَحُوا وَرَأَوْهُ انْدَهَشُوا.<sup>17</sup> فَأَسَارَ إِلَيْهِمْ بِيَدِهِ لِيَسْكُنُوا وَحَدَّثَهُمْ كَيْفَ أَخْرَجَهُ الرَّبُّ مِنَ السَّجْنِ، وَقَالَ: أَخْبِرُوا يَعْقُوبَ وَالْإِخْوَةَ بِهِذَا، ثُمَّ خَرَجَ وَذَهَبَ إِلَى مَوْضِعٍ آخَرَ.

## موت هیروُدس الطاغية

<sup>18</sup> فَلَمَّا صَارَ النَّهَارُ حَصَلَ اضْطِرَابٌ لَيْسَ بِقَلِيلٍ بَيْنَ

الْعَسْكَرَ: تُرَى مَاذَا جَرَى لِبُطْرُس؟<sup>19</sup> وَأَمَّا هِيرُودُسُ فَلَمَّا طَلَبَهُ وَلَمْ يَجِدْهُ فَخَصَّ الْخُرَّاسَ وَأَمَرَ أَنْ يُنْفَذُوا إِلَى الْقَتْلِ، ثُمَّ تَزَلَّ مِنَ الْيَهُودِيَّةِ إِلَى قَيْصَرِيَّةٍ وَأَقَامَ هُنَاكَ.<sup>20</sup> وَكَانَ هِيرُودُسُ سَاحِطًا عَلَى الصُّورِيِّينَ وَالصَّيْدَاوِيِّينَ فَخَصَرُوا إِلَيْهِ بِنَفْسٍ وَاجِدَةٍ وَاسْتَعْطَفُوا بِلَاسْتُسَ، النَّاطِرَ عَلَى مَصْجَعِ الْمَلِكِ، ثُمَّ صَارُوا يَلْتَمِسُونَ الْمُصَالَحَةَ لِأَنَّ كُورَثَهُمْ تَقَاتَتْ مِنْ كُورَةِ الْمَلِكِ.<sup>21</sup> فِي يَوْمٍ مُعَيَّنٍ لَيْسَ هِيرُودُسُ الْخَلَّةَ الْمُلُوكِيَّةَ وَجَلَسَ عَلَى كُرْسِيِّ الْمَلِكِ وَجَعَلَ يُحَاطِبُهُمْ.<sup>22</sup> فَصَرَخَ السَّعْبُ: هَذَا صَوْتُ إِلَهٍ لَا صَوْتُ إِنْسَانٍ.<sup>23</sup> فِي الْخَالِ صَرَبَهُ مَلَائِكَةُ الرَّبِّ لِأَنَّهُ لَمْ يُعْطِ الْمَجْدَ لِلَّهِ، فَصَارَ يَأْكُلُهُ الدُّودُ وَمَاتَ.<sup>24</sup> وَأَمَّا كَلِمَةُ اللَّهِ فَكَاثَتْ تَنْمُو وَتَزِيدُ.<sup>25</sup> وَرَجَعَ بَرْتَابَا وَسَاوُلُ مِنْ أَوْرُشَلِيمَ بَعْدَ مَا كَمَلَا الْخِدْمَةَ وَأَخَذَا مَعَهُمَا يُوَحَنَّا الْمُلَقَّبَ مَرْفُسَ.

خاموش باشند و بیان نمود که چگونه خدا او را از زندان خلاصی داد و گفت: یعقوب و سایر برادران را از این امور مطلع سازید. پس بیرون شده، به جای دیگر رفت.

<sup>18</sup> و چون روز شد اضطرابی عظیم در سپاهیان افتاد که پطرس را چه شد.<sup>19</sup> و هیرودیس چون او را طلبیده نیافت، کشیک چیان را بازخواست نموده، فرمود تا ایشان را به قتل رسانند؛ و خود از یهودیه به قیصریه کوچ کرده، در آنجا اقامت نمود.

### درگذشت هیرودیس

<sup>20</sup> اما هیرودیس با اهل صور و صیدون خشنماک شد. پس ایشان به یکدل نزد او حاضر شدند و بلاستس ناظر خوابگاه پادشاه را با خود متحد ساخته، طلب مصالحه کردند زیرا که دیار ایشان از ملک پادشاه معیشت می‌یافت.<sup>21</sup> و در روزی معین، هیرودیس لباس ملوکانه در بر کرد و بر مسند حکومت نشست، ایشان را خطاب می‌کرد.<sup>22</sup> و خلق ندا می‌کردند: که آواز خداست نه آواز انسان.<sup>23</sup> که در ساعت فرشته خداوند او را زد زیرا که خدا را تمجید ننمود و کرم او را خورد که بمرد.<sup>24</sup> اما کلام خدا نمو کرده، ترقی یافت.<sup>25</sup> و برنابا و ساوُل چون آن خدمت را به انجام رسانیدند، از اورشلیم مراجعت کردند و یوحنا ملقب به مرفس را همراه خود بردند.